

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجری

۲۶ دسمبر ۲۰۱۳

به دنبال انتشار مطلبی تحت عنوان "دیپلماسی جدید و روابط ایران و امریکا" که گفت و گوی نشریه پیام فدائی با نویسنده این سطور بود با چند سؤال در شبکه های اجتماعی مثل فیسبوک و سایت هائی که مراجعه کنندگان امکان اظهار نظر در آنها را دارند و یا از طریق ایمیل های سازمان روبه رو شدم که بهتر دیدم آنها را با خوانندگان نشریه در میان گذاشته و در همان حال پاسخ های خودم را هم مطرح کنم. قبل از هر چیز ضروری است تأکید کنم که نه سؤال کنندگان را می شناسم و نه طبیعتاً از کلیت مواضع سیاسی آنها و وابستگی احتمالی تشکیلاتی شان اطلاعی دارم. اما از آنجا که به هر حال این سؤالات مطرح هستند و احتمالاً ذهن کسانی را به خود مشغول نموده، از این فرصت برای روشن کردن موضوع مورد بحث استفاده کرده و پاسخ های خودم به آنها را هم بیان می کنم، البته بدون آن که به چون و چرای خود سؤال ها بپردازم. به امید این که این پاسخ ها به روشنی هر چه بیشتر بحث ها کمک بکنند.

ف.س.

پاسخ به چند پرسش!

سؤال: منافع ملی کشور ها ایجاب می کنند در سیاست ها هم سونی داشته باشند و این را نمی توان وابستگی قلمداد کرد. پس چرا شما جمهوری اسلامی را کاملاً وابسته می دانید؟

پاسخ: این که ما جمهوری اسلامی را رژیم می وابسته می دانیم واقعیتی انکار ناپذیر و مبتنی بر یک بررسی تاریخی - مشخص از نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و ماهیت و عملکردهای این رژیم است. چه شیوه روی کار آمدن این رژیم و چه عملکرد آن در جهت حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران که نظامی وابسته به امپریالیسم می باشد کاملاً نشان می دهد که این رژیم هر چند همواره ژست های "ضد امپریالیستی" به خود می گیرد ولی وابسته به امپریالیسم بوده و در عمل در جهت حفظ و گسترش منافع امپریالیستها و انحصارات مالی امپریالیستی در ایران و منطقه عمل می کند. پس اتخاذ این موضع به این دلیل نیست که سیاستهای این رژیم در مواردی با سیاست های امپریالیستها "هم سونی" نشان داده اند. اما خلاف آنچه در این سؤال مطرح شده موارد مختلفی را در زمینه سیاسی می توان به عنوان نمونه هائی ذکر کرد که اتفاقاً نه تنها همسویی بین جمهوری اسلامی و امپریالیست ها نبوده بلکه عکس آن بوده است. مثلاً اگر امپریالیسم امریکا را در نظر بگیریم اتفاقاً عکس این نظر تا آنجا که به ظاهر امور مربوط است سیاستهای جمهوری اسلامی در اکثر مواقع با سیاستهای امریکا و قدرتهای غربی "هم سونی" نشان نمی دهند. اگر نخواهیم از تاریخ متأسفانه طولانی حیات این رژیم و سیاست های کلانش ده ها مورد در زمینه اثبات این امر مثال بیاوریم همین مورد

سوریه خود به اندازه کافی گویاست. در سوریه امریکا و همپیمانانش از اپوزیسیون ارتجاعی این کشور حمایت می کنند و جمهوری اسلامی به عکس از دیکتاتوری بشار اسد. در این زمینه امریکا و جمهوری اسلامی نه تنها "هم سوئی" ندارند بلکه در ظاهر در مقابل هم ایستاده اند. البته روشن است که این نمونه تنها نمونه نیست و ده ها مورد دیگر را هم می توان به آن اضافه نمود. اتفاقاً همین عدم همسوئی ها باعث شده خیلی ها به اشتباه افتاده و برای این رژیم هویت مستقل قائل شده و چنین جلوه دهند که جمهوری اسلامی در تقابل با امریکا و امپریالیستهای هم پیمانش می باشد. در حالی که خود ویژگی های شرایط شکل گیری این رژیم و سیاست نو استعماری امپریالیسم چنین وضعی را باعث گردیده و در واقعیت فاکت های بیشماری وجود دارند که نشان می دهند که جمهوری اسلامی دقیقاً در خدمت پیشبرد منافع و مقاصد امریکا در منطقه عمل کرده و می کند.

در سال ۱۳۵۸ در شرایطی که جمهوری اسلامی سفارت امریکا در تهران را اشغال نموده بود و ظاهراً هیچ گونه "هم سوئی" بین سیاستهای دو طرف وجود نداشت ما به دلایلی که در بالا اشاره شد، این رژیم را وابسته می دانستیم و بر این اساس با دلایلی روشن علت اشغال سفارت را توضیح دادیم که سیر رویدادها صحت نظر ما را به اثبات رسانید. اتفاقاً تاریخ اولین تحریم ها هم به همان زمان بر می گردد که کارتر رئیس جمهور این کشور ابتداء صادرات تجهیزات نظامی را به ایران ممنوع نمود و سپس تمام دارائی های دولت ایران در بانک های امریکا را بلوکه و مسدود کرد.

به باور ما هیچ رژیمی و از جمله جمهوری اسلامی را نمی توان صرفاً از روی "هم سوئی" برخی سیاستهایش با امپریالیستها وابسته نامید. چون در سیاست گاه پیش می آید که رژیم های وابسته در حالی که مصالح اربابانشان را پیش می برند علیه آنها هم عریضه بکشند و اربابانشان هم در حالی که آنها را بهترین گزینه موجود برای حفظ مناسبات امپریالیستی می دانند، حتی بایکوت و تحریمشان هم بکنند. باید ببینیم که موجودیت فلان رژیم مفروض بر اساس چه بنیان اقتصادی شکل گرفته و این رژیم از چه مناسباتی دفاع می کند و کل عملکردش در جهت حفظ چه مناسباتی می باشد. پس رژیمهای سیاسی را هم باید همچون انسانها از روی عملکردشان شناخت و نه ادعاهایشان. مارکسیسم به ما می آموزد که پایه و اساس هر جامعه را اقتصاد آن تشکیل می دهد. اقتصاد جوامع تحت سلطه به اقتصاد امپریالیستی وابسته هستند، به همین دلیل هم هیچ حکومتی که سکندار چنین نظامی باشد را نمی توان ملی ارزیابی نمود. مگر این که حکومت بر سر کار آمده، حرکت و عملکردش در جهت دگرگونی مناسبات اقتصادی حاکم باشد. بنابراین جمهوری اسلامی رژیمی وابسته است چون اولاً جهت حراست از نظام سرمایه داری وابسته ایران به قدرت رسیده و ثانیاً در تمام این سالها در همین راستا گام برداشته است. نظام سرمایه داری وابسته نیز خود تأمین کننده نیاز های امپریالیستها در ایران می باشد.

سؤال: مفهوم "وابستگی سیاسی" در ادبیات سیاسی منوط به هماهنگی در اتخاذ مواضع سیاسی می باشد آن هم از نوع رابطه پیرو و مرجع، یعنی موردی که جمهوری اسلامی و امریکا نداشته اند. و عنوان شده که اگر مراد وابستگی سیاسی باشد که همیشه بین این دو کشور تضاد آرا بوده است و اتخاذ مواضع سیاسی این دو کشور در اغلب موارد خلاف ادعای وابستگی سیاسی ایران به امریکا را نشان می دهد در حالی که شما این رژیم را وابسته می دانید. چرا؟

پاسخ: واقعیت این است که سیاست فشرده اقتصاد است و این وابستگی اقتصادی است که الزاماً وابستگی سیاسی را سبب می شود. به همین دلیل هم وقتی که ما از وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم سخن می گوئیم منظورمان هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی است. این امر غیر قابل انکاری است که وابستگی به طور حتم پیروی و دنباله روی را با خود دارد و رژیم وابسته الزاماً در خطی حرکت می کند که مصالح اربابانش طلب نموده و خطوط کلی آن توسط آنها تعیین شده است. در این امر شکی نیست، اما اگر در سیاست نمی خواهیم دنباله رو شعار های دروغین و

تبلیغات فریبکارانه سران جمهوری اسلامی شوم باید بدانیم که دنباله روی که ذاتی وابستگی است در اشکال مختلفی خود را نشان می دهد و الزاماً در یک شکل ظاهر نمی شود. بنابراین ادا و اطوار های رژیم های وابسته را شرایط و الزامات منافع و مصالح اربابانشان و نوع تقسیم کاری که آنان برای نقش آفرینی این رژیمها در کل سیستم امپریالیستی به وجود آورده اند تعیین می کند. اگر به شرایط شکل گیری جمهوری اسلامی مراجعه کنیم به راحتی خواهیم فهمید که چه مصالحی باعث شده که این رژیم صبح تا شب علیه امریکا شعار دهد ولی در عمل خط وی را پیش ببرد. یعنی همواره روابط آنها بر اساس پر خاشگیری در ظاهر و همکاری در خفاء باشد.

اما جمهوری اسلامی در چه شرایطی شکل گرفت. می دانیم که جمهوری اسلامی در بستر انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و جهت سرکوب این انقلاب به قدرت رسید. مذاکرات بازرگان و بهشتی و موسوی اردبیلی با دیپلماتهای امریکا از جمله سولیوان آخرین سفیر امریکا در زمان شاه و همچنین مذاکرات خمینی و اطرافیان از جمله امثال قطب زاده و بنی صدر و یزدی در لوفل لوشاتو با رمزی کلارک و مأموران امریکائی و نامه خمینی به کارتر، امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. کسانی که در این سری مذاکرات حضور داشته اند در خاطراتشان اعتراف کرده اند که برای رسیدن به قدرت به خواسته های امریکا تن داده اند. در شرایط ملتهد انقلاب و حضور توده های میلیونی در صحنه، برای امریکا حفظ مناسبات اقتصادی حاکم (سیستم سرمایه داری وابسته) که بوروکراسی و "ارتش شاهنشاهی" در حفظ آن می کوشیدند و تداوم صدور نفت و همچنین سرکوب کمونیستها و آزادیخواهان، مسأله اصلی بود. به همین دلیل هم سرکوب انقلاب به نام انقلاب و با تکیه بر مذهب در دستور کار قرار گرفت. در عین حال بر اساس نظر برژینسکی مشاور شورای امنیت ملی در دوران کارتر، در آن زمان برنامه امریکائی ها این بود که برای محاصره شوروی "کمر بند سبز"ی در اطراف آن کشور شکل دهند و پیشروی های آن قدرت در افغانستان را هم سد کنند که همه این کار ها در لفاقه اسلام و با تکیه بر اسلام انجام شدنی بود. خمینی و دار و دسته اش هم می توانستند این وظیفه و هم وظیفه سرکوب توده های انقلابی در ایران را انجام دهند. همچنین این اسلام امریکائی که خود را به دروغ ضد امپریالیست هم جا می زد بهترین وسیله برای ایزوله کردن کمونیستها و نیرو های انقلابی در جنبش های ضد امپریالیستی و مردمی در خاورمیانه بود. در این چهار چوب، در کنفرانس گوادالوپ و در میان "الترناتیوها"ی موجود بر روی میز مذاکرات بین چهار قدرت امپریالیستی امریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان، ابفای این نقش به عهده جمهوری اسلامی گذاشته شد. کسانی که وظیفه سرکوب چنین انقلاب بزرگی را بر دوش داشتند چاره ای جز این نداشتند که مردم به پا خاسته را فریب دهند و چنین جلوه دهند که مردم "پیروز" شده اند. به همین دلیل هم خمینی و دار و دسته اش به همین منظور با تکیه بر احساسات مذهبی مردم و خشم ضد امپریالیستی آنها بر موج اعتراض مردم سوار شدند تا انقلاب آنها را نابود سازند. همه ما هم شاهد بودیم که این رژیم چطور با سوء استفاده از احساسات ضد امپریالیستی و باورهای نادرست مذهبی توده ها، البته در غیبت وجود یک رهبری انقلابی قدرتمند کمونیستی در جامعه، دستگاه سرکوب خود را شکل داد و گام به گام و منطقه به منطقه به مبارزات مردم یورش برد. در ابتداء سردمداران جمهوری اسلامی فکر می کردند با تکیه بر مذهب کار هایشان را پیش می برند اما هشیاری مردم ما که می دیدند مطالباتشان علی رغم انقلابی که صورت گرفته بی پاسخ مانده است از یک طرف و شکست نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از جنبش مسلحانه خلق کرد از طرف دیگر، به سردمداران رژیم نشان داد که باید به "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" دست بزنند تا امکان سرکوب بیشتر مبارزات و مطالبات مردم را به دست آورند. درست در چنین شرایطی بود که اشغال سفارت امریکا توسط به اصطلاح دانشجویان خط امام در ۱۳ آبان [عقرب] سال ۵۸ تدارک دیده شد. رویدادی که خمینی آن را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامید. خوب در شرایطی که دولت امریکا می دید با انقلابی مواجه است که مردم به پا خاسته در آن پس از فرار شاه شعار می دهند "بعد از شاه نوبت امریکاست" منطقی بود که رژیم جدید عکس رژیم شاه نه تنها معروف به وابستگی به

امریکا نباشد بلکه علیه آن شعار هم بدهد تا بتواند در عمل با فریب مردم همان نظام وابسته و همان سلطه جهانی را حفظ و از گزند مبارزات توده ها مصون نگه دارد. به خصوص که تجربه سیاست های مکارانه نو استعماری به امریکائی ها نشان داده بود که بهترین راه مبارزه با یک جنبش ضد امپریالیستی در یک کشور تحت سلطه آنست که نیروی سرکوبگر، خود شعار های ضد امپریالیستی سر داده و ماهیت خود را به این وسیله از چشم مردم پنهان سازد. اتخاذ چنین تاکتیکی در ایران امکان فریبکاری بزرگی به سران جمهوری اسلامی می داد و در همان حال به امریکا هم امکان می داد تا با نقش آفرینی فعال این رژیم سیاستهای خود را تحت نام اسلام نه تنها در ایران بلکه در کل منطقه پیش برده و دستان کثیف خود را در همه جنایاتی که می شد پاک جلوه دهد. این سیاست با فرو پاشی شوروی و پایان "جنگ سرد" و نیاز امپریالیستها به علم کردن بنیاد گرائی اسلامی به مثابه دشمن اصلی شان در سطح جهان ابعاد وسیع تری به خود گرفت که تاکنون هم ادامه یافته است. پس در بررسی واقعیت روابط امریکا و جمهوری اسلامی نباید به "تضاد آراء" آن هم در ظاهر تکیه نمود؛ بلکه باید دید که منافع و مصالح ارباب را اتخاذ چه تاکتیک ها و روش هایی تأمین می کند و او از رژیم دنباله رو خود چه می خواهد و خواهان پیشبرد چه سیاست هایی می باشد. "هماهنگی در اتخاذ مواضع سیاسی" را در این رابطه و در این چهارچوب باید دید، تا فریب ناهماهنگی های ظاهری را نخورد.

سؤال: شما همیشه شکل گیری جمهوری اسلامی را به کنفرانس گوادالوپ نسبت می دهید که امر نادرستی هم نیست اما از کنفرانس گوادالوپ حدوداً ۳۵ سال می گذرد و جهان و این رژیم در این فاصله تغییر کرده است دیگر نه از جهان دو قطبی خبری هست و نه از جنگ سرد فی مابین آن ها و جهان شکل دیگری به خود گرفته است، بنابراین چرا شما این تغییرات را در نظر نمی گیرید و همچنان بر همان حرف های گذشته در مورد ماهیت جمهوری اسلامی اصرار دارید؟

پاسخ: بررسی اسناد و ادبیات سازمان ما نشان می دهد که اتفاقاً ما هیچ گاه تاکنون منکر این تغییرات نبوده ایم و یا در تحلیل هایمان از وابستگی جمهوری اسلامی و سیاستهای آن را نادیده نگرفته ایم. اما بگذارید قبل از پرداختن بیشتر به این موضوع تأکید کنم که مگر گذشت زمان، کرگس زشت سبوت را به کیوتر صلح تبدیل می کند؟ بنابراین تأکید بر این که جمهوری اسلامی در چه شرایطی و به وسیله کدام قدرتها و برای اجرای چه وظایفی به قدرت رسید، بسیار مهم است. ثانیاً باید دید که این رژیم وظایف محوله را چگونه پیش برد و با تحول شرایط چه وظایفی جدیدی در مقابلش گذاشته شد. ثالثاً باید مشخص کرد که با گذشت "حدود ۳۵ سال" از کنفرانس گوادالوپ چه پیش آمده است و چه عواملی تغییر کرده اند که ادعا می شود که باعث شده اند ماهیت جمهوری اسلامی تغییر کند. واقعیت این است که هر پدیده ای تاریخی دارد که دیروز و امروز را به هم پیوند می دهد و بدون درک این تاریخ نمی شود از فردای آن سخن گفت. به همین دلیل هم کسانی که ادعای ارائه تحلیل از وضع کنونی را دارند باید قبل از هر چیز ماهیت پدیده ای را که قصد تحلیلش را دارند روشن کنند و تاریخ شکل گیری و روند های طی شده در آن پدیده را در تحلیل خود نشان دهند و اگر چنین نکنند روشن است که قادر نیستند، از تحلیل های ژورنالیستی که تا دلتان بخواهد در "بازار جهانی" رسانه ها موجود هستند گامی فرار تر بگذارند. آنهایی که از همان گام اول تحلیل خود، برای جمهوری اسلامی هویت مستقل قائل می شوند و قادر به درک وابستگی این رژیم به امپریالیسم نیستند کارشان روشن است چون از همان ابتداء رابطه خودشان را با واقعیت قطع کرده و تحلیل هایشان ذهنی از آب در می آید. جمهوری اسلامی علی رغم همه فراز و نشیب هایی که در طول عمر طولانی و نکبت بار خود داشته، باز هم جمهوری اسلامی است و گذشت زمان تغییری در ماهیت آن نداده است. این همان رژیم صد در صد وابسته به امپریالیسم، مجری منافع و سیاستهای امپریالیستی و علیه منافع و مصالح کارگران و توده های ستمدیده ماست که تنها با اعمال زور و گسترش خفقان قادر به بقای خود می باشد.

این همان رژیمی است که در ۳۴ سال گذشته در تمام تنگناهای طول حیات ننگین خود با برخورداری از حمایت قدرتهای امپریالیستی موفق به حفظ موجودیت خود شده است.

اتفاقاً به عکس منظور چنین سؤال کننده ای، چریکهای فدائی خلق ایران همواره از واقعیت حرکت کرده و همه تحولات واقعی اتفاق افتاده در صحنه سیاست جهانی را در تحلیل های خود به حساب آورده و پاسخ می دهند. ما در نشریات سازمان خود به کرات گره گاه های که جمهوری اسلامی با آنها مواجه شده و تغییراتی که در سیاست هایش رخ داده را تحلیل و به طور مستند با برجستگی نشان داده ایم. در سطور بالا نیز در پاسخ به پرسش های قبلی نشان داده شد که جمهوری اسلامی به مثابه رژیمی وابسته در چه خطی تاکنون پیش رفته است. وقتی که منافع و مصالح امپریالیسم حکم می کرد انقلاب ایران سرکوب شود این رژیم از هیچ ددمنشی و جنایتی در سرکوب مبارزات مردم کوتاهی نکرد که یکی از جلوه هایش کشتار های ددمنشانه دهه ۶۰ می باشد. زمانی که منافع امپریالیستها جنگ با عراق را در دستور کار قرار داد سردمداران جمهوری اسلامی برای پایان جنگ به کمتر از "رفع فتنه از عالم" راضی نبودند و آنقدر بر طبل جنگ کوبیدند که این جنگ بی حاصل هشت سال در جهت منافع اربابانشان تداوم یافت. جنگی که به اعتبار قربانی شدن میلیونها جوان ایرانی و عراقی و خالی شدن خزانه هر دو کشور جیب انحصارات امپریالیستی را پر کرد و حضور نظامی امریکا در منطقه را گسترش بخشیده و توجیه نمود. بعد هم که خمینی طی یک "نرمش قهرمانانه"، "جام زهر" را سر کشید و به رغم تمام ادعاهای قبلی در توجیه ضرورت ادامه جنگ تا "پیروزی"، جنگ پایان یافت. این رژیم حتی یک روز هم به مردم اجازه نداد که خستگی و کوفتگی هشت سال جنگ را از تنش بیرون کنند و در آرامش نفسی بکشند. دیدیم که چگونه فوراً در جهت تأمین شرایط "بازسازی" پس از جنگ به دست انحصارات و قدرتهای امپریالیستی، "پاکسازی" درون زندانها را به راه انداخت و هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کرد و بعد هم در چهارچوب خط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دوران به اصطلاح سازندگی را راه انداخت و با یورش هر چه شدیدتر به هستی و کار توده ها، شیره از جان مردم کشید. سیاستی که انعکاسش را در شورش های توده های رنج دیده در مشهد، قزوین، اسلام شهر و غیره شاهد بودیم. بعد هم زمانی که حدت و شدت استثمار و چپاول، جامعه را به سوی به قول حجاریان "جنگ چریکی" برد و قتل ها و ترور های خارج از کشور از جمله جنایت رستوران میکونوس، رژیم را در منگنه قرار داد و وی را شدیداً در روابط دیپلماتیک منزوی نمود، "پروژه کلان اصلاحات" را راه انداختند و با خاتمی تا مدتی مردم فریبی کردند و یار و مددکار امریکا در حمله به افغانستان و عراق شدند. بنابراین هیچ روزی در زندگی این رژیم نیست که ما شاهد خوش رقصی اش برای امپریالیستها نبوده باشیم و پیگری اش در پیشبرد خطوط دیکته شده از سوی آنها را به عینه ندیده باشیم. اما علی رغم همه این واقعیات تا رویداد جدیدی به وجود می آید و رسانه های ارتجاعی تبلیغات فریبکارانه راه می اندازند، فوراً کسانی که چشمی برای دیدن واقعیات ندارند، کوتاه بینانه همه واقعیات مربوط به خوش خدمتی های جمهوری اسلامی برای امپریالیست ها را کنار گذاشته و از "استقلال" این رژیم دم زده و بر این اساس به خیال خودشان به تحلیل رویداد جدید می پردازند و چند مطلب علیه سیاستهای ضد مردمی رژیم را هم چاشنی تحلیل های غیر واقعی شان می کنند.

سؤال: اگر منظورتان از وابستگی، وابستگی ساختاری به بنیادهای اقتصادی سرمایه جهانی (امپریالیسم) باشد در این مورد ممیزه ای بین ایران و هیچ جامعه دیگری نیست چرا که با پذیرش وجود و حضور در عصر ارگانیزم سرمایه جهانی (امپریالیسم) تمامی جوامع در این چارچوب ساختاری قرار گرفته اند و استقلال سیاسی موید استقلال از این ساختار نیست و نمی تواند باشد؟

پاسخ: مطالعه این سؤال نشان می دهد که پرسشگر بر واقعیت وجودی عصر سرمایه داری جهانی که آن را امپریالیسم هم می نامد، به نوعی اذعان می کند. اما وی به جای قبول استنتاجات منطقی و عینی ناشی از این تحلیل، می کوشد واقعیت وابستگی اقتصاد کشور های تحت سلطه به امپریالیسم را انکار کند و چنین جلوه دهد که به دلیل سلطه سرمایه جهانی و احتمالاً نقش "بازار جهانی"، همه اقتصاد ها با هم در ارتباط و به هم وابسته اند و گریزی از این امر وجود ندارد. به این ترتیب با تلاش برای "وابسته" نشان دادن همه کشور ها به همدیگر، در این پرسش تفاوت ماهوی کشور های متروپل و تحت سلطه در نظام امپریالیستی جهانی انکار می گردد. در حالی که بحث بر سر صرف وجود ارتباط ها و پیوستگی های اقتصادی کشور ها در نظام امپریالیستی جهانی نیست؛ این امری رایج و واقعیتی انکار ناپذیر است. اتفاقاً بر اساس چنین دیدگاهی است که گاه ادعا می شود که امریکا هم به چین وابسته است و یا فرانسه امپریالیست را کشوری که به امریکا وابسته است قلمداد می کنند! آری، به این مفهوم در واقع همه به همه مربوط اند! در حالی که بحث بر سر وابستگی یک بخش از کشور های جهان سرمایه داری به بخش دیگر آن می باشد.

متأسفانه شیوه نگارشی که در پشت این پرسش نهفته است متوجه این واقعیت نیست که در جهان امروز ما نظام امپریالیستی حاکم است که در آن امپریالیست های کشور های متروپل با سلب استقلال اکثریت عظیمی از مردم جهان بر حیات و هستی آنان اعمال سلطه می کنند. منابع و ثروت های طبیعی جوامع تحت سلطه خود را غارت می کنند و از قبل استثمار و حشبانه نیروی کار این جوامع سودهای کلانی می برند. واضح است که موقعیت اقتصادی و سیاسی این دو قطب با یکدیگر قابل مقایسه نمی باشد. وقتی که از وابستگی اقتصاد جامعه تحت سلطه به امپریالیسم سخن می گوئیم مرادمان این است که جهت حرکت اقتصاد این جامعه را نه قانون مندی های درونی و نیاز ها و توانایی های درونی خود آن جامعه بلکه منافع و مصالح امپریالیست هاست که تعیین می کند.

از سوی دیگر مطابق منطق این سؤال گویا جهانی شدن یا گلوبالیزاسیون که در شرایط امپریالیسم ابعاد هر چه گسترده تری هم یافته ماهیت امپریالیسم را تغییر داده است. بر این اساس چنین جلوه داده می شود که مثل این که هیچ فرقی بین بنگله دیش و مصر با امریکا و انگلستان و فرانسه یعنی بین کشورهای متروپل و کشورهای تحت سلطه وجود ندارد. اتفاقاً تفاوتی ماهوی این دو دسته کشور ها را از هم جدا می کند که غیر قابل انکار می باشد. بنابراین نمی توان با ادعای جهانی سازی و یا گلوبالیزاسیون بر واقعیت وابستگی و سیستم "ستمگری مستعمراتی" (امروز در شکل نو مستعمره) مشتی کشور های قدرتمند بر بقیه جهان پرده کشید و چنین جلوه داد که چون همه کشور ها در سیستم جهانی واحدی قرار گرفته اند پس بحث وابستگی معنای خود را از دست داده است.

سؤال: اگر رژیم وابسته است پس چرا آن را تحریم می کنند و مثل عربستان و کویت با آن برخورد نمی کنند که سود آوری اش هم بیشتر است؟

پاسخ: تحریم کردن جمهوری اسلامی نتیجه استقلال و عدم وابستگی اش نیست بلکه به عکس یکی از جلوه های وابستگی رژیم می باشد. مهمتر از آن سود آوری این تحریم ها برای امپریالیست ها غیر قابل انکار است. اما قبل از پرداختن به این موضوع لازم است تأکید کنم که در نظام جهانی امپریالیستی که ایران هم یکی از اجزای ارگانیک آن می باشد هر کشوری بنا به شرایط اقتصادی و موقعیت جغرافیایی اش نقش و وظایف مختلفی را بر عهده دارد. بنابراین نمی توان با تکیه بر عدم مشابهت های دو کشور حکم داد که یکی وابسته است و دیگری مستقل. مثلاً بحرین و عربستان هر دو کشور های وابسته ای هستند اما عملکرد شان برای نظام امپریالیستی کاملاً متفاوت و سودآوری شان هم فرق می کند. یکی اقتصاد و جمعیت محدود و در نتیجه بازار کوچکی دارد در حالی که دیگری جمعیت و بازار وسیع تر و ذخائر انرژی فراوانی در اختیار دارد و به همین دلیل هم سود آوری آنها علی رغم وابستگی هر دو متفاوت است. ممکن

است برای قدرتهای امپریالیستی منابع انرژی یکی حیاتی باشد و موقعیت جغرافیائی دیگری که به آنها امکان می دهد همچون پایگاهی برای نیرو های نظامی خود از آن سود جویند. حتی ممکن است از یکی سالانه میلیاردها دلار سود ببرند اما به دیگری سالانه به نوعی کمک هم بکنند. بنابراین تفاوت های کشور های وابسته را باید در چهارچوب تقسیم کار و وظایفی که منافع امپریالیستها تعیین کننده آن می باشد، دید.

حال بگذارید کمی هم در مورد این تحریم ها صحبت کنیم که از قرار از نظر این سوال کننده بیانگر مخالفت جمهوری اسلامی با امپریالیستها و عدم وابستگی این رژیم می باشد. به تحریم های مستقل امریکا که از بعد از مضحکه اشغال سفارت اعمال شد در پاسخ به یکی از پرسشها قبلاً اشاره کردم که در طول چند ماه به ممنوعیت صادرات کالاها و معاملات مالی ارتقاء یافت. حال بگذارید به پروژه هسته ئی رژیم که تحریم های کمر شکن کنونی در رابطه با آن رخ داده بپردازیم و از خود سوال کنیم که آیا اگر جمهوری اسلامی رژیمی مستقل بود و سیاست هایش را مصالح و منافع ملی ایران تعیین می کرد چنین پروژه ای را دنبال می کرد؟ در شرایطی که ایران بر روی دریائی از نفت قرار گرفته و دومین منابع گازی جهان را دارا می باشد این چه رژیم مستقلی است که منابع مالی کشور را صرف پروژه هسته ئی نموده که انرژی حاصل از آن گرانتر از سوخت فسیلی است! سوختی که به وفور در اختیار دارد. تازه باید دید که هزینه های میلیاردی برای تعقیب چنین پروژه ضد ملی به جیب چه کسانی سرازیر شده است؟ آنهم در شرایطی که هزینه ای که این پروژه برای اقتصاد کشور و بودجه دولت تاکنون در بر داشته، باعث شده که حتی امکان پرداختن به گسترش صنعت نفت و گاز خود را هم تا حدی از دست بدهد. برای نمونه قطر تا کنون میلیونها دلار از منابع نفتی مشترکش با ایران برداشت کرده ولی جمهوری اسلامی در زمینه بهره برداری از این منابع تا به حال هیچ اقدامی نکرده و در عمل، اموالی که در واقع متعلق به کارگران و خلق های تحت ستم ماست را به جیب برخی از سگان زنجیری امپریالیسم در منطقه یعنی حاکمین قطر ریخته که از آن طریق صرف پیشبرد و تغذیه و تسلیح دار و دسته های تروریستی و سیا ساخته در سراسر خاورمیانه می گردد. از سوی دیگر در شرایطی که سردمداران رژیم مدعی هستند که به دنبال تهیه بمب اتمی نمی باشند و خامنه ای هم علیه ساختن بمب اتم به اصطلاح "فتوا" صادر کرده چرا باید امکانات کشور را در این حد صرف پروژه ای کنند که چندین برابر ارزش خود برایشان خرج برداشته و به بهانه آن هم بار ها تحریم شده و الان هم به جایی رسیده اند که حتی از امکان فروش نفت یعنی اصلی ترین کالای صادراتی شان هم بازمانده و بالاچار به فکر "نرمش قهرمانانه" افتاده اند. اگر رژیمی ذره ای هویت مستقل و ملی داشت دنبال پروژه ای نمی رفت که جز ضرر نتیجه ای برایش نداشته است. علاوه بر همه سودهائی که از کار اندازی این پروژه نصیب کمپانی های امپریالیستی شده، این پروژه به امپریالیستها امکان داده که به بهانه آن به خیلی از کشور های منطقه تأسیسات هسته ئی بفروشند و با دستاویز قرار دادن خطر جمهوری اسلامی اتومی، میلیاردها دلار اسلحه به منطقه سرازیر کنند تا در شرایط بحران عمومی اقتصادی خود امکان تنفس پیدا کنند و در عین حال با این تحریم ها در بازار نفت مانور دهند و میلیاردها دلار به جیب بزنند. تازه این مواردی که ذکر شد همه سودی نیست که این پروژه ضد ملی برای امپریالیستها به ارمغان آورده است. بنابراین به روشنی می توان فهمید و تأکید کرد که ضرورت پرداختن به این پروژه را نه نیاز ها و منافع ملی بلکه مصالح امپریالیستها تعیین کرده است. به همین دلیل هم تحریم ها که با دستاویز پروژه هسته ئی اعمال شده، خود یکی از سیاستهائی است که بیانگر وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم می باشد و نه انعکاسی از هویت مستقل این رژیم. در ضمن نباید فراموش نمود که در نظام جهانی امپریالیستی و در شرایطی که امپریالیسم امریکا حرف آخر را می زند تقسیم کار و وظایف را مصالح آنها تعیین می کند و در این تقسیم کار نقش و وظایفی که به جمهوری اسلامی داده شده است، طبیعتاً با نقش و وظایف عربستان و کویت متفاوت می باشد. اما هر دوی آنها به شکل های مختلف منافع امپریالیستها را تأمین می کنند. می توان دید که شکل سیاستها و عملکرد

جمهوری اسلامی و منافع و سود آوری اجرای این سیاستها برای امپریالیستها به هیچ وجه قابل مقایسه با خیلی از کشورهای وابسته دیگر نبوده و نیست.

سؤال: جمهوری اسلامی همچون رژیم سوریه تولید دوران جنگ سرد هستند. و به همین دلیل هم به چموشی و سرکشی و قدرتمداری در منطقه می پردازند. و در چهارچوب "طرح بزرگ خاورمیانه" در واقع اسد و رژیم ایران ، آخرین حلقه های تغییر برای آداپته شدن می باشند و یا آداپته می شوند و یا می روند؟

پاسخ: این که رژیم در زمانی شکل گرفته که جهان بین دو ابر قدرت تقسیم شده بود و در همه جا از "جهان دو قطبی" بحث می شد و روابط این دو قدرت را هم تحت عنوان "جنگ سرد" تعریف می کردند چه ربطی به ماهیت رژیم و وابسته بودن و یا نبودنش دارد. بالاخره این رژیم صرف نظر از مقطع زمانی که به قدرت رسانده شده، وابسته هست یا نیست؟ اگر فکر می کنید که وابسته نیست باید دلایل مشخص خود را بیان کنید. ما دلایل وابستگی این رژیم به امپریالیستها را با استناد به فاکت های بسیار تاکنون نشان داده ایم. ولی اگر فکر می کنید وابسته است اما چون دوران جنگ سرد تمام شده به "سرکشی" برخاسته که باز هم اشتباه می کنید چون با فروپاشی شوروی سابق و پایان دوران جنگ سرد، قطب مقابل که این رژیم به آن وابسته بود نه تنها تضعیف نشد بلکه حتی قدرت بیشتری هم پیدا نمود و وظایف بیشتری هم به این رژیم وابسته داد. بنابراین بر چه اساسی و با استناد به چه عواملی می توان مدعی شد با پایان "دوران جنگ سرد" این رژیم هم فضای "چموشی" پیدا کرده است؟ مگر این که مدعی باشیم که جمهوری اسلامی به اردوگاه فرو ریخته شرق وابسته بوده و به دنبال خارج شدن ارباب از صحنه به قول معروف بی صاحب شده و شروع به "سرکشی" کرده است! که این ادعا هم با واقعیت انطباق ندارد.

مشکل شیء نگرشی که در سؤال فوق دیده می شود این است که متوجه نیست که جمهوری اسلامی چه حاصل دوران جنگ سرد باشد و چه دیروز از شکم مادرش زاده شده باشد و امروز یکی از اجزای "طرح خاورمیانه بزرگ" باشد، در هر حال دارای عملکرد هائی است که باید با بررسی مشخص آنها رأی به وابستگی یا عدم وابستگی آن داد. ما درست با یک بررسی کاملاً مشخص از عملکردهای این رژیم در طی ۳۴ سال گذشته قاطعانه جمهوری اسلامی را رژیم وابسته به امپریالیسم می نامیم. رژیم وابسته هم علی الاصول در خط و برنامه ای حرکت می کند که ارباب از پیش تعیین کرده است و به قول سؤال کننده با خط ارباب "آداپته" می باشد. اما اگر کسی فکر می کند که رژیم آداپته بودنش را برای امپریالیسم از دست داده و به سرکشی برخاسته آنگاه قبل از هر چیز باید با فاکت های عینی روشن کند که اولاً در چه زمانی و به چه دلائلی این رژیم آداپته بوده؟ ثانیاً از چه زمانی و چگونه آداپته بودنش را از دست داده و شروع به سرکشی نموده و نمود های مشخص این سرکشی ها چیست. روشن است که اگر چنین تفکری در این جهت تلاش کند می تواند متوجه شود که خطی را که قدرتهای امپریالیستی از ابتداء در مقابل رژیم گذاشته اند و جمهوری اسلامی هم با همه وجود آن را پیش برده است را به حساب "چموشی" و "سرکشی" آن می گذارد و به این وسیله وابستگی اش را انکار می کند. نگاهی به خود واقعیات نشان می دهد که در خود ایران در همه این سالهای طولانی جمهوری اسلامی در خطی که اربابانش تعیین کرده اند حرکت کرده است. در مورد منطقه هم که این رژیم با اسلام سیاسی اش در همه جا وسیله گسترش سلطه امپریالیسم بوده است. همه اینها نشان می دهند که جمهوری اسلامی از روز اول شکل گیری اش با خطوط دیکته شده از سوی امپریالیستها "آداپته" بوده و هنوز هم هست. کسانی که این واقعیت را انکار می کنند هیچ فاکت مشخص و قابل اتکاء ارائه نمی دهند.

سؤال: امریکا حتی الان هم که در حال مذاکره با جمهوری اسلامی است از این که همه گزینه ها روی میز است سخن می گوید و اسرائیل هم ضمن این که علناً هر روز مخالفت خود را با این مذاکرات اعلام می کند آشکارا همین تر را تبلیغ می کند و می گوید که اگر لازم باشد به تنهایی تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار می دهد شما "گزینه نظامی" را چقدر جدی می بینید؟

پاسخ: قبل از هر چیز بگذارید تأکید کنم که ما همواره تأکید کرده ایم که امپریالیسم هیچ گاه سرنوشت خودش را با سرنوشت رژیم های وابسته به خود گره نمی زند. آنچه برای امپریالیستها اساسی و دائمی ست حفظ سلطه جابرانه و منافع آزمندانۀ شان می باشد. بنابراین همانطور که تجربه تاکنون نشان داده هر گاه قدرتهای امپریالیستی احساس کنند که حفظ رژیمی که تا دیروز در جهت منافعشان فعالیت می کرد به هر دلیلی دیگر با منافعشان انطباق ندارد، لحظه ای در برداشتن آن درنگ نمی کنند. در تجربه عراق و لیبیا هم دیدیم که بنا به ستراتیژی جدید امریکا، که بر اساس طلب سهم شیر در کشورهای تحت سلطه به ضرر امپریالیست های دیگر طرح ریزی شده، امریکا و متحدین غربی اش علی رغم همه خوش خدمتی های صدام و قذافی به حمله نظامی به آن کشورها متوسل شدند.

اما، بررسی صحنه سیاسی ایران و منطقه نشان می دهد که امپریالیستها بیش از آنچه که خیلی ها ساده اندیشانه فکر می کنند و تبلیغ می کنند، روی اسلام سرمایه گذاری کرده اند که بخواهند به راحتی از آن چشم ببوشند. اسلام سیاسی که البته جمهوری اسلامی یکی از اولین تجسم های آن و به قول خودشان "ام القرای" آن می باشد. به همین دلیل هم علی رغم همه تبلیغاتی که در این زمینه به گوش می رسد در واقعیت سیاست رسمی امپریالیستها هیچ گاه تاکنون تغییر رژیم نبوده است. بنابراین بخشی از تبلیغاتی که حول این مسأله انجام می شود بیشتر جهت نشان دادن "جدیت" قدرتهای بزرگ در مخالفتشان با مثلاً پروژه هسته ای جمهوری اسلامی می باشد. از سوی دیگر نباید فراموش نمود که حتی در زمان ریاست جمهوری بوش (رئیس جمهور سابق امریکا) که به نسبت امروز از این گزینه خیلی بیشتر صحبت می شد و رویش تبلیغ می شد و خیلی از تحلیلگران قدرتهای امپریالیستی و رسانه های آنها هم هر روز از ضرورت تغییر رژیم یا همان "رژیم چنج" سخن می گفتند هم دیدیم که چنین گزینه ای هیچ وقت به وقوع نپیوست.

البته این هم واقعیتی غیر قابل انکار است که در امریکا گرایشات و اتاق های فکری وجود دارند که علناً از این گزینه دفاع کرده و خواهان عملی شدن آن می باشند چرا که برای غلبه بر بحران اقتصادی عمیقی که امریکا را فرا گرفته، گسترش حضور نظامی و حتی تجزیه کشور های منطقه را مصلحت امروز امریکا تبلیغ می کنند. اما اگر بحث بر سر سیاست رسمی باشد فعلاً این گزینه صرفاً به عنوان چماقی بر بالای سر رژیم و وسیله ای برای فضاء سازی جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیستی می باشد.

در مورد تبلیغات و هیاهو های دولت اسرائیل مبنی بر حمله به ایران هم بگذارید تأکید کنم که اولاً اسرائیل بدون اجازه امریکا هرگز وارد چنین معادلاتی نمی شود. ثانیاً اسرائیل اگر بخواهد به کشوری حمله کند آن را تبلیغ نمی کند بلکه همانند نمونه های عراق و سوریه و لبنان به آن عمل می کند. بنابراین همه این هیاهو ها نشان می دهد که دولت اسرائیل نقشی را بازی می کند که مصالح درونی و نیاز های قدرتهای بزرگ ایجاب می کند.